

خود و وزیر را از آغاز تا انجام حکایت نمود، پس از آن خلیفه از بدوی سؤال نمود که آیا تو هرگز اظهار نمودی که از بوی دهان من متنفر و منزجر میگردی بدوی عرض نمود معاذ الله هرگز خلاف ادب از من بظهور نرسیده قائل را مقصود بر خبث و سعایت بوده است پس از آن بدوی تفصیل مهمانی زیر و ماجرا را برای خلیفه مشروحاً نقل نمود. خلیفه ندیم را نوازش نموده خلعت بخشید و هر روزش نظر بیش کرد تا وزیر خویش گردانید. این است عاقبت شخص حسود و این است نتیجه تقنین و دو روئی.

من حقر بر الاخیه وقع فیه .

مجانای الادب - ع - م عامری نائینی

(مرثیه و طنیه - راجع به عمارات ویران شده اصفهان)

ادیب شهیر و دانشمند تحریر آقای حاجی میرزا عبدالمحمدخان (مؤدب السلطان) اصفهانی رئیس و نگارند گرامی نامه (چهره نما) در مصر: همان نامه نامی که اکنون قریب بیست سال است خارج از محیط ایران با بهترین آهنگ دلکش و نغمه گوش پذیر در تمام عالم وطن پرستی آغاز نموده و با يك منات فوق العاده و استقامت و خارق عادت در همراهی با استقلال و سعادت ایران و ترویج و تشویق ادبیات از هیچگونه فداکاری مضایقه و نقره روده. از مطالعه شماره های سابق مجله ارمغان دیگر باره با حالت حزن و اسف از خرابی

عمارات و قصور عالیه بی نظیر اصفهان یاد آورده و مرثیه و طنبیه که در شماره چهارم سال هفتم چهره نما از آثار طبع وقاد خویش درج فرموده اند با مختصر تفسیر و اصلاحیکه بمناسبت مزید اطلاع بر اسامی عمارت ایجاب شده است بادراره ارمغان برای طبع و نشر ارسال داشته اند .

ما از بخت و طالع خود متشکریم که مجله ارمغان در یک محیط علم و ادب مانند (مصر) منظور نظر ادبا و دانشمندان واقف شده زیرا (کلید گنج سعادت قبول اهل دل است - مباد کس که در این نکته شك و ریب کند !)

و اینک با یکدنیا افتخار برای تذکر ایرانیان و یاد آوری اصفهان از روزگار سعادت و آبادی عیناً زیب صفحات ارمغان قرار میدهم

(مرثیه و طنبیه)

گامی بصفاهان زن - هان ایدل حسرت ژا

بین قصر شهنشاهان - ویران شده سر تا پا

صد کاخ و سرا بنگر - برکنده شده از بن

صد قصر و عمارتین - ویرانه شده یک جا

کاخان که بسودندی - بر چرخ سر رفعت

از همت هه عباس - شاهنشه ملک آرا

هر یک شد بومانرا - کاشانه و ویرانه

کاشانه و ویرانه - هر یک شده بومانرا

هان رود صفاهان بین «۱» - با ناله چسان گوید
کو قصر شهنشاهان - چون گشت عمارتها

از هشت بهشت «۱» اسمی است - در دست زبان بی رسم

وز نقش جهان «۲» نقشی است - وا مانده بخاطر ها

از خار ستم کیشان - گلدسته «۳» برقت از دست

وز جور بد اندیشان - هفدست «۴» قناده از پا

گلدسته در افکن باد - با لعن ابد تو ام

هفدست ز بن کن باد - با طعن ازل همتا

لای سرشک از چشم - بر باغ زرشک «۵» او

کردوزخ عدوان سوخت - آن باغ بهشت آسا

آینه دل بشکست - سنک ستم و حسرت

تا آینه خانه «۶» شد - بشکسته و نا پیدا

دو چار خیابان بود - چوق باغ ارم دلکش

موسوم این بر باین «۷» - مشهور آن بر بالا «۸»

افراشته در هر یک - صد سردر و صد ایوان

ایوانش بر از کیوان - سر درش بر از جوزا

اکنون نه خیابانی است - نه سردر و ایوانی است

نه سرو و گلدستانی است - نه مرغ هزار آوا

«۱» رودخانه زاینده رود مقصود است که از طرف شرقی

اصفهان میگذرد و سی و سه پل که از پلهای غریب روزگار است

با سی و سه چشمه بر روی او کشید شده و نیز پل خواجو که از

بناهای عظیم پیشینه است بر روی این رود بسته شده .

- هم باغ امیر آخور (۹) - ویران شده از بنیان
 هم کاخ نمکدانرا (۱۰) - پاشیده ز هم اجرا
 در مذهب رندان است - سک بهتر از آن ناکس
 کو خورده نمک وانگه - بشکسته نمکدان را
 حسرت خورم و افسوس - بر باغ جلو دارش (۱۱)
 یا اشک بیفشانم - بر باغچه ملا (۱۲)
 وارون شد باغ تخت (۱۳) - آنگونه که مارا بخت
 پنهان شده باغ مهر (۱۴) - چون مردمی از دنیا
 کو کنکره قوشی (۱۵) - کو منظره توشی (۱۶)
 کو باغ سپهسالار «۱۷» - کو قصر ضعی میرزا (۱۸)
 از منظره ناصر «۱۹» - و ساخت قوشخانه «۲۰»
 چون گلشن و ۲۱ طر و غه ۲۲ - کاخ و بنه شد یغما
 بادامستان (۲۳) گردید - بادام صفت خاموش
 طاووس ۲۴ در آتش سوخت - با بال و پر زیبا
 دیوان بکی و (۲۵) صالح - چون قصر رضا فاسد
 خیاط ۲۶ چنوخام «۲۷» - از فرق عدم فرسا
 در پیشه شیر ۲۸ افتاد - از روبه زشت آتش
 شد حیله دریاچه «۲۹» - از اشک الم دریا
 تفنگچی آقاسی «۳۰» - چونان اشک آقاسی
 یا قصر غلامان «۳۱» شد - سرگشته و اندر و
 نالار «۳۲» طویله گشت - دلخسته و فرسوده «۳۳»
 همچون دل ایرانی - زین دایره دهیا

آن بد سیری کاینسان - ویرانه نمود ایران
 تهرین کندش آدم - لعنت دهدش حوا
 (مؤدب السلطان - مدیر چهره نما)

(از اصفهان)

ر شایان دقت و توجه عمیق رئیس الوزرای
 عدالت گستر ایران)

(وهم کار گذاران عدالت بمعنای حقیقی)

(در وزارت عدلیه)

(هویت عدلیه اصفهان و قضاة آن)

عدلیه از اینگونه در آفاق که دیده
 آباد بداد است جهان لیک صفاهان
 خر گردنی قاضی عدلیه گواها است
 مالک جان است و نه مال است و نه ناموس
 شب نیست که صدخانه ز مخلوق نرفته
 سر نیست که از سنک جفایش نشکسته
 از کارتن و دوسیه در محکمه عدل
 مانند مگس عارض و معروض درین تار
 بر کاخ نو آیین قضاة ستم آیین
 در کنگره این بیت بتحریر رسیده
 کاین کاخ زراندود ز شکر فشفق رنگ
 کز خاک چهار اسبه با فلاح چمیده

وز بلخ چنین قاضی ناحق که شنیده
 ز این داد گران رخت بویرانه کشیده
 کاندر چمن رشوه شب و روز چریده
 یک شهر از این برده ناموس دریده
 روزی نه که صد حیب ز مردم نبریده
 دل نیست که از دست فشارش نکفیده
 چون کار تنه تار با طراف تنیده
 افکنده و خونس بسر صبر مکیده
 در کنگره این بیت بتحریر رسیده
 کز خاک چهار اسبه با فلاح چمیده